

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)
مقالات کوتاه

مضامین مشترک قابوسنامه و آثار سعدی

دکتر جلیل نظری*
دانشگاه شیراز

چکیده

در این مقاله سعی شده است مضامین مشترک بین آثار سعدی و کتاب قابوسنامه عنصرالمعالی استخراج گردد. ضرورت این مقایسه بدان جهت بوده است که معمولاً در میان بسیاری از خوانندگان آثار سعدی گمان بر آن بوده و هست که شیخ اجل این مسایل و گفتارها را خود مطرح کرده و به قول وی:

کهن خرقة خویش پیراستن
به از جامه عاریت خواستن
در این مقایسه بخشهایی از مشترکات آثار این دو سخنور بزرگ که از جهت معنایی و در بسیاری موارد لفظی به هم نزدیک بودند، در برابر هم قرار گرفته اند اما قبل از این کار برای نشان دادن دشواری کار شمه ای در باب فاصله زمانی مربوط به این دو سخنور و ضمناً هنر بیانی سعدی که می تواند رد پای هر نوع مضمون گیری یا به قولی تأثیرپذیری را گم نماید بیان شده است و در پایان مقدمه هم ضرورتی پیش آمد و چند عبارتی از کتاب قابوسنامه با عباراتی مشابه از کتاب دیگری مربوط به روزگار پیش از عنصرالمعالی مقایسه گردید تا به میزان تأثیرپذیری عنصرالمعالی از پیشینیان خود نیز اشاره ای شده باشد.

واژه های کلیدی: ۱. سعدی ۲. عنصرالمعالی ۳. قابوسنامه ۴. مضامین مشترک

۱. مقدمه

گویند: پسر بچه ای به ابوالعلائی مقری برخورد کرد. وی را گفت: تو می گویی که: «اگر دیر آمدم چیزی تازه آوردم که گذشتگان نتوانستند نظیر آن را ارایه دهند». پاسخ داد: بلی. آن پسر بچه گفت: گذشتگان "القبای" را به صورت بیست و هشت حرف مرتب کرده اند. آیا تو حرفی بدان افزوده ای که چنین ادعایی داری؟ (شیخو، ۶۲: ۱۹۹۲). چنین ادعایی کمابیش بر زبان دیگر شاعران و سخنوران به تعبیر مختلف بیان شده است. نظامی شاعر معروف، می گوید:

عاریت کس نپذیرفته ام
آنچه دلم گفت بگو گفته ام
(نظامی، ۲۹: ۱۳۶۸)

شیخ اجل سعدی شیرازی در پایان گلستان می فرماید:

«تمام شد کتاب گلستان و الله المستعان و به توفیق باری - عز اسمه - در این جمله چنانکه رسم مؤلفان است از شعر متقدمان به طریق استعارت تلفیقی نرفت.

کهن خرقة خویش پیراستن
به از جامه عاریت خواستن»
(سعدی، ۱۹۱: ۱۳۶۸)

* استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشکده تربیت دبیر کارزون

ادعای شیخ سعدی موهوم این شده است تا بعضی ها گمان برند که وی این حکایات و داستان‌ها را خود ساخته و پرداخته و از منابع و مأخذ پیشینیان استفاده نکرده است. و شاید اصرار بر واژه "تصفیف" به جای تألیف برای کتاب گلستان و بوستان به همین خاطر بوده باشد.

نگارنده به سبب انس و علاقه ای که با آثار این شاعر و نویسنده بزرگ داشته و دارد بارها ضمن تأمل در گفتارهای وی متوجه شده است که بسیاری از مضامین این ادیب کم نظیر به صور مختلف و تعبیر متفاوت در آثار دیگران هم مشاهده می شود.

شواهد آشکاری از کلام خود سعدی هم این مطلب را تأیید می کند، عبارات مکرری از قبیل شنیده ام، حکایت کنند، آورده اند، خوانده ام، دیده ام، در تصانیف حکما آورده اند و ... حاکی از آن است که سعدی به هیچ وجه خود منکر این قضیه نبوده است و در این مورد چنان امین است که هر جا مأخذ گفتار را فراموش کرده همچون محقق آگاه بدین امر اشاره می نماید:

ندانم کجا دیده ام در کتاب
به بالا صنوبر به دیدار حور
کس ابلیس را دید شخصی به خواب
چو خورشیدش از چهره می تافت نور (سعدی، ۴۹: ۱۳۶۳)

پس باید یقین داشت که منظور سعدی از بیان این کلام که به رسم متقدمان سخن دیگران را به خود نبسته چیز دیگری بوده باشد. یک مقدار تأمل بیشتر در این جهت ما را متوجه این نکته می کند که بدون شک منظور سعدی از این موضوع قضیه "سرقات ادبی" بوده است.

شمس قیس رازی، معاصر سعدی، در کتاب معروف خود، *المعجم فی معاییر اشعار المعجم* بحثی به سرقات ادبی و گونه های آن اختصاص داده می نویسد:

[شاعر] باید که شعر شعرا را غارت نکند و معانی ایشان به تغییر اوزان و اختلاف الفاظ در شعر خویش به کار برد که ملک مردم به تصرف فاسد تملک نپذیرد... (رازی، ۴۶۴: ۱۳۶۰).

شیخ اجل در کتاب *بوستان* نیز به تبری خود از این امر نکوهیده اشاره دارد و می گوید:

ز خردی تا بدین غایت که هستم
حدیث دیگری بر خود نبستم (سعدی، ۱۶۷: ۱۳۶۶)

چون اگر منظور شیخ سعدی را در همین جهت نپذیریم، در آثار وی در بسیاری مواضع آن هم به وضوح به مطالب، حکایات، امثال و داستان هایی برخورد می کنیم که در آثار پیشینیان او مضبوط اند. از جمله: "حکایت آن روباه گریزان که می ترسید او را به جای شتر به سخره بگیرند."

(سعدی، ۷۰: ۱۳۶۸)

چه این حکایت با اندکی تفاوت سال ها پیش از سعدی در دیوان انوری آمده است:

روبهی می دوید از غم جان
گفت خیر است بازگوی خبر
روبه دیگرش بدید چنان
گفت: خر گیر می کند سلطان
گفت: تو خر نه ای چه می ترسی
گفت: آری ولیک آدمیان
می ندانند و فرق می نکنند
خر و روباهشان بود یکسان
زان همی ترسم ای برادر من
که چو خر برنهنده مان پالان (انوری، ج: ۷۰/۱/۲: ۱۳۶۴)

نظیر این نوع حکایت که در منابع و مأخذ موجود پیش از سعدی مشاهده می شود، در آثار این شاعر کم نیست. منتها این گفتار مجال بیان آنها را ندارد و بدین منظور هم تهیه نشده است. چه قصد نگارنده از این مقاله اختصاصاً بیان مضامین مشترک آثار سعدی و کتاب قابوسنامه بوده است و حتی الامکان سعی دارد فقط به این امر بپردازد. پس لازم است به همین مناسبت به دوران عنصرالمعالی و عصر سعدی اشاره ای گردد تا زمینه برای این مقایسه و گفتار فراهم شود.

۱.۱. نگاهی به تفاوت های موجود بین سعدی و عنصرالمعالی

۱. روزگار پرورش عنصرالمعالی و خلق کتاب قابوسنامه مربوط به زمانی است که نگرش جامعه عموماً و نویسندگان و شاعران خصوصاً نسبت به اجتماع و هستی با دویست سال بعد که عصر سعدی و زبان آفرینش آثار اوست مسلماً فرق دارد. در روزگار عنصرالمعالی ارزش غالب آثار ادبی اخلاقی بوده است و این نوع آثار جایگاه ویژه ای داشت.

در این دوره حتی آثار حماسی هم مغلوب زمینه های پند و اندرز و اخلاق شده بودند. نگاهی سطحی به کتاب گرشاسب نامه اسدی توسی مؤید این موضوع خواهد بود.

در این دوره تعداد فراوانی کتاب های پندنامه منسوب به انوشیروان، بزرگمهر، اردشیر بابکان، آذرپاد مار سپندان، افلاطون، ارسطاطاليس، اسکندر، بقراط، حکما، لقمان که البته همگی پندها و اخلاقیات ایرانیان بوده اند، نگارش یافته است.^۱

تفاوت زمانی و دگرگونی نوع ادب طی این دو قرن چنان محسوس بوده که حتی خود سعدی و مردم زمان او متوجه این نکته بوده اند.

حدیث چالش سعدی با فردوسی که در بوستان بدان اشاره شده دلیل روشن این امر است. (سعدی، ۱۳۶: ۱۳۶۳)
۲. سعدی معلومات و تجربیات خود را با رنگ و بوی دینی مطرح می کند حال آن که عنصرالمعالی اگر چه بدین امر اشاره ای سطحی دارد غالباً در بیان نصایح آن را به فراموشی می سپارد. به عبارت دیگر تجربیات عنصرالمعالی بیش از معلومات او ولی دانش سعدی با صبغه دینی و عقیدتی مسلط بر تجربیات وی است.
۳. اگر چه هر دو نویسندگان از وسعت اطلاعات بهره مندند لکن عمق معلومات سعدی به هیچ عنوان قابل مقایسه با عنصرالمعالی نیست.

۴. احاطه سعدی بر اندیشه خود و عمیق بودن افکار او باعث شده که وی بتواند انسان و جهان بینی خویش را در هشت یا ده باب جامع مطرح کند حال آن که عنصرالمعالی انسان تجربی خود را در چهل و چهار باب یعنی در طیفی گسترده تر بیان کرده است.

۵. مهمترین تفاوت بین این دو نفر که کلام ایشان را از هم متمایز کرده روحیه ادبی و لطافت کلام سعدی است که کتاب پندنامه عنصرالمعالی از این امتیاز بی بهره است. نظر به اهمیت این موضوع یعنی برتری سخن سعدی بر عنصرالمعالی از نظر صورت و شیوه بیان که حلاوتش باعث شده، حتی اجازه تصور در مضمون پذیری سعدی از دیگران برای خوانندگان حاصل نشود، لازم است شمه ای از هنر بیانی این سخنور بزرگ هر چند به اجمال اظهار شود.

۱.۲. هنر بیانی سعدی

بزرگان ادب از قدیم الایام کلام سعدی را "سهل ممتنع" نامیده اند و این در واقع تعبیری است از دشواری در بیان ظرایف هنر سخنوری این شاعر بزرگ. به قول آقای شفیع کدکنی "یک اثر برجسته شعری، برجستگی و تمایزش در همان جایی است که نمی توان آن را تفسیر و تحلیل کرد... [از اینروست] که تحلیل شعریت در شعر حافظ و سعدی و دیگر بزرگان امکان پذیر نیست" (کدکنی، ۴: ۱۳۶۷).

شاید یکی از علت های این امر آن باشد که سعدی معیارهای زیبایی را از فراسوی دنیا می گیرد و آن را در همین جهان محسوس می بیند و این چیزی است که برای کمتر کسی حاصل می گردد. البته با این تعریف ها نباید گمان رود که زیبایی و هنر سعدی به هیچ عنوان قابل توصیف نیست. چه در واقع این یک ادعای اغراق آمیز است زیرا در هنر او دو بخش اصلی را می توان در نظر گرفت: از یک طرف تم های بزرگ شاعرانه ای که میان وی و شاعران همه اعصار مشترک است و از طرف دیگر قوت مشاهده و دقت نظری که خاص نبوغ خود سعدی و زمان او بوده است (هانری ماسه، ۲۵۱: ۱۳۶۹).

اگر چه گونه های زیبایی در شعر و نثر با هم متفاوت است ولی من گمان می کنم سعدی این دو مقوله را به هم نزدیک کرده است. یعنی نثر را شعر کرد و شعر را نثر، به عبارت دیگر کتاب گلستان او شعر است و بوستانش به وضوح و روشنی به نثر می ماند، بدون این که در پیچ و خم صنایع شعر گرفتار شود، مقاصد را بیان می کند. اصلاً در زبان این سخنور همه معیارهای زیباشناسی به هم ریخته است. برای مثال امروزه همگی سخن سنجان در بیان هنر شاعران و امتیاز کلام ایشان از تصویر و تصویرگری سخن می گویند و یکی از معیارهای زیباشناسی ادبیات را نحوه برخورد شاعر با بیانات تصویری می دانند.

حال شاید باور نشود که سعدی با این همه زیبایی کلام هیچ گاه دنبال تصویر نبوده است. یعنی با اندک بهره گیری از عناصر جنبی بیشترین معنی را به کلام می دهد.

خلق را بیدار باید بود از آب چشم من وین عجب کان وقت می گریم که کس بیدار نیست
(انوری، ۷۵: ۱۳۷۷)

چون این بحث خود مجال وسیعی می طلبد و در این زمینه کتاب بلکه کتاب ها می توان نگاشت به همین مختصر اکتفا می شود و در اینجا به ذکر عناوینی می پردازیم که وجه امتیاز کلام سعدی را مشخص می کند:

۱. ترتیب و تناسب عبارات، جملات و حکایات
۲. رجحان ضروری بر غیر ضروری
۳. مراعات حال خواننده
۴. رعایت آهنگ کلام
۵. اختصار و ایجاز
۶. رعایت الفاظ و ترک لغات دشوار.

بدون شک توفیق این امتیاز برای هنرمند شدن سعدی چنان که خود می گوید بدون خوشه چینی از خرمن دیگران برای وی حاصل نشده است. پس او باید در بیشترین آثار گذشتگان غور و تأمل کرده و معنی ها را مرکوز ذهن داشته باشد.

با وجود امتیاز کلام سعدی بر عنصرالمعالی و تفاوت زمانی ایشان که بدان ها اشاره شد بنا به دلایل زیر در آثار این دو سخنور مضامین مشترک فراوانی دیده می شود. یعنی آثار سعدی در واقع ادامه همان سلسله درخشان رسایل اخلاقی سنتی است که همگی ریشه در اخلاقیات اندرزنانه ها دارند، با این تفاوت که جنبه های ادبی آن به اوج رسیده است (دوفوشه کور، ۵: ۱۳۷۷).

۱. هر دو به تعادل و حد وسط اعتقاد دارند.
۲. اندیشه هر دو زندگی است.
۳. محتوای کلام هر دو موعظه و پند است.
۴. هر دو واقع گرایند.
۵. هر دو صادقانه سخن گفته اند.
۶. هر دو سیر در آفاق داشته اند و نوشته آنان ملهم از تجربه بوده است.

در باب این که سعدی از گذشتگان خود تا چه میزان اخذ مضامین کرده تاکنون چند کتاب و مقاله نوشته شده است و این مقاله اولین گفتاری نیست که این ادعا را می نماید.

حسینعلی محفوظ در کتابی تحت عنوان "متنبنی و سعدی" اختصاصاً به بررسی این موضوع پرداخته و میزان تأثیرپذیری سعدی را از آیات، احادیث، امثال، روایات و قصص و اشعار شعرای عرب بیان کرده است. بخش عمده این کتاب به مضامین مشترک اشعار متنبنی و سعدی به زعم مؤلف تأثیرپذیری سعدی از متنبنی اختصاص یافته است و برای موارد ادعا شده نیز نمونه‌هایی از سخنان این دو شاعر ذکر گردیده است.

مقاله نگارنده اگر چه به ظاهر هم سوی این کتاب است لکن به شکلی با آن در تقابل می‌باشد و معتقد است که برای ردیابی مضامین آثار سعدی قبل از آن که به شعر عرب رجوع شود بهتر است آثار پارسی گویان قبل از وی را جستجو کنیم و حدس بزنیم که سعدی غزل خود را به مطلع "ای ساریان آهسته ران..." بنا به اشتراک وزن و قافیه و کلمات، از قصیده معروف معزی به مطلع زیر گرفته باشد:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن

(معزی، ۵۹۷: ۱۳۱۸)

اتفاقاً عنصرالمعالی خود هم همین وضع را دارد. وی به هیچ عنوان اقرار نکرده است که مضمون و محتوای پندنامه خود را از دیگران گرفته یا از روی کتاب های ایشان نوشته است. و شاید خواص امروز هم احساس کنند این کتاب و گفتار و حتی جملات آن حاصل تجربیات طولانی این نویسنده بوده است و اندیشه و عبارات موجود در آن از آن وی است. ولی وقتی تعدادی از پندنامه‌ها و خردنامه های قرون چهارم و پنجم را ملاحظه کنیم خواهیم دید که عنصرالمعالی نه تنها از آنها اخذ مضمون کرده بلکه در بسیاری موارد موهم رونویسی است که برای نمونه چند عبارت قابوسنامه را همراه عباراتی مشابه از یکی از این کتاب ها می آوریم تا خوانندگان میزان تأثیرپذیری عنصرالمعالی را از دیگران هم ملاحظه کنند.

۳.۱. چند عبارت قابوسنامه در مقایسه با یکی از اندرزنانه های پیش از او

خردنامه

قابوسنامه

به امید هزار دوست یکی دشمن مکن زیرا که آن و به امید هزار دوست یکی را دشمن مکن از
هزار دوست از نگاه داشت تو غافل شوند و آن بهر آن که هزار دوست از نگاه داشت تو غافل باشند

دشمن از بد سگالیدن تو غافل نباشد. (ص: ۱۴۷) و آن یکی دشمن به بدسگالیدن تو بیدار و مترصد باشد. (ص: ۴۱)

آرایش مردم اندر چیز دادن بین و قدر هر کس بر مقدار آرایش آن کس شناس. (ص ۱۰۴) مقدار آرایش آن کس دان. (ص: ۳۷)

و تا توانی کس را وام مده، خاصه دوستان را که از بازخواستن، آزار بزرگتر از آن بود که از نادادن. پس بتراز آزار دادن و درم وام داده را به خواسته اگر بدادی درم وام داده را از خواسته مشمر. (ص: مشمر. (ص: ۳۷)

(۱۰۶)

همین چند عبارت نشان می دهد که چگونه عنصرالمعالی کتاب خود را از روی آثار دیگران نگاشته است، به عبارت دیگر وی مطالب کتابش را از آثار گذشتگان جمع آوری نموده است. و تنها چیزی که از این کتاب می توان به عنصرالمعالی منسوب داشت، همان ذکر حکایات و داستان هایی است که از خاطرات خود نقل می کند. امید است با این مقدمه در اینجا شرایط مقایسه کتاب پندنامه عنصرالمعالی و سخنان سعدی و در نتیجه امکان درک این مضامین مشترک و احتمال این که سعدی بعضی از این مضمون ها را از کتاب فوق گرفته باشد، فراهم گردیده باشد.

۲. مضامین مشترک

۱. ۲. در آداب معاشرت

عنصرالمعالی: و اندر شورستان تخم مکار که بر ندهد و رنج بیهده بود، یعنی با مردمان ناسپاس مردمی کردن چون تخم بود که به شورستان افکنی (۲۹: ۱۳۶۶).

سعدی: زمین شوره سنبل بر نیارد
نکویی با بدان کردن چنان است
درو تخم و عمل ضایع مگردان
که بد کردن به جای نیک مردان (سعدی، ۶۲: ۱۳۶۸)
ع: و دوست را به دوستی چیزی میاموز که اگر وقتی دشمن شود، ترا آن زیان دارد و پشیمانی سود نکند (۱۴۲: ۱۳۶۶).

س: هر آن سرتی که داری با دوست در میان منه. چه دانی که وقتی دشمن گردد. (سعدی، ۱۷۱: ۱۳۶۸)
ع: بسیار گوی اگر چه خردمند باشد، مردان عامه او را از جمله بی خردان بشناسند و اگر چه بی خرد کسی باشد، چون خاموش باشد، مردمان خاموشی او را از جمله عقل دانند (۴۷: ۱۳۶۶).

س: یکی خوب خلق و خلق پوش بود
سخن گفت و دشمن بدانست و دوست
که در مصر یک چند خاموش بود
که در مصر نادان تر از او هم اوست (سعدی، ۱۵۵: ۱۳۶۳)
ع: و کردار بیش از گفتار شناس. (۱۴۹: ۱۳۶۶)

س: سعدیا گر چه سخندان و مصالح گویی
ع: معلوم همه دانا آن است که هر کس که خواهد که هم طبع گروهی گردد، صحبت با آن گروه باید کردن. چون کسی خواهد که بدبخت و شقی گردد، با بدبختان و شقیان صحبت کند و آن کس که نیک بختی و دولت جوید، متابع دولت خدا باشد (۱۸: ۱۳۶۶).

س: هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند.
گر نشیند فرشته ای با دیو
از بدان جز بدی نیاموزی
با بدان یار گشت همسر لوط
و حشت آموزد و خیانت و ریو
نکند گرگ پوستین دوزی (سعدی، ۱۷۷: ۱۳۶۸)
خاندان نبوتش گم شد
پی نیکان گرفت و مردم شد (همان، ۶۲)

ع: ای پسر ... از صحبت نیکان مرد نیک نام شود چنانک روغن کنجد از آمیزش با گل و بنفشه که به گل و بنفشه‌اش باز خوانند از اثر صحبت ایشان است (۱۳۶۶: ۳۶).

س: گلی خوشبوی در حمام روزی
بدو گفتم که مشکى یا عبیری
بگفتا من گلی ناچیز بودم
کمال همنشین در من اثر کرد
رسید از دست محبوبی به دستم
که از بوی دلاویز تو مستم
ولیکن مدتی با گل نشستم
ولیکن من همان خاکم که هستم (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۱)
ع: در وقت پیری جوانی نزیب چنان که جوانان را پیری کردن نزیب (۱۳۶۶: ۵۹).

س: چون پیر شدی ز کودکی دست بدار
نزیب مرا با جوانان چمید
بازی و ظرافت به جوانان بگذار (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۲)
که بر عارضم صبح پیری دمید (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۸۳)

۲.۲. در آداب اجتماعی

ع: بازرگان ... چون از راهی اندر آید، خیر تعزیت کس ندهد و به خیر تهنیت تقصیر نکند (۱۳۶۶: ۱۶۹).
س: خبری که دانی که دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیارد (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۷۴).
ع: اگر [دشمن] به مرگ خویش بمیرد، بس شادمانه مباش. آنگه شادی کن که تو حقیقت دانی که نخواهی مرد (۱۳۶۶: ۱۴۸).

س: مکن شادی به مرگ کسی
شادمانی مکن که دشمن مرد
شادمانی مکن که دشمن مرد
ع: بر گوینده جز گفتار نیست. چون شنونده خریدار نیست، جای آزار نیست (۱۳۶۶: ۴).
س: گر چه دانی که نشنوند بگوی
زود باشد که خیره سر بینی
که دهرت نماند پس از وی بسی (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۸۸)
تو هم از مرگ جان نخواهی برد (سعدی، ۱۳۶۶: ۱۷۱)
مرغ دانه یکان یکان چیند (همان، ۱۳۶)

۲.۳. در آداب دوستی و دشمنی

ع: و دوستان قرح را از جمله ندیمان شمار نه از جمله دوستان که ایشان دوستان دم و قرح باشند نه دوستان غم و فرح (۱۳۶۶: ۱۴۰).

س: دوستان در زندان به کار آیند که بر سفره همه دشمنان دوست نمایند.
دوست م شمار آن که در نعمت زند
دوست آن باشد که گیرد دست دوست
این دغل دوستان که می بینی
ع: و جهد کن که دوستانت اضعاف دشمنان باشند. بسیار دوست، کم دشمن باش (۱۳۶۶: ۱۴۷).
س: بود دشمنش تازه و دوست ریش
ع: و بر بدسگالان خویش بدسگال باش (۱۳۶۶: ۱۴۹).
س: با بدان بد باش و با نیکان نکو
ع: و به کردار نیک و گفتار خوش دل در دشمن مبنده و اگر از دشمن شکریابی آن را بی گمان شرنگی
شمر (۱۳۶۶: ۱۴۴).

س: نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست و لیکن شنیدن رواست تا به خلاف آن کار کنی که عین صواب است.

حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن
گرت راهی نماید راست چون تیر
که بر زانو زنی دست تغابن
از او برگرد و راه دست چپ گیر (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۷۳)

۲.۴. در سیاست و مملکت داری

ع: و هر عملی را که به کسی دهی به سزا وار (۱۳۶۶: ۲۲۰).
چون کسی را شغلی دهی، نیک بنگر شغل به سزاوار مرد ده (۱۳۶۶: ۲۳۰).

س: پندی اگر بشنوی ای پادشاه
جز به خردمند مفرما عمل
ندهد هوشمند روشن رأی
بوریا باف اگر چه بافنده است

در همه علم به از این پند نیست
گر چه عمل کار خردمند نیست
به فرومایه کارهای خطیر
نبرندش به کارگاه حریر (همان، ۱۶۰)

ع: و دشمن خرد را خوار مدار و با دشمن ضعیف همچنان دشمنی کن که با دشمن قوی کنی و مگو که او خرد است (۱۴۵: ۱۳۶۶).

اگر چه خصم ضعیف باشد، وی را به چشم ضعیفی منگر. در باب آن ضعیفان همان احتیاط کن که با قوی تر کنی (۲۲۳: ۱۳۶۶).

س: بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشد (سعدی، ۱۷۲: ۱۳۶۸).
هر که دشمن کوچک را حقیر شمارد، بدان ماند که آتش اندک را مهمل می گذارد.
امروز بکش چو می توان کشت
مگذار به زه کند کمان را
کاتش چو بلند شد جهان سوخت
دشمن که به تیر می توان دوخت (سعدی، ۱۱۷: ۱۳۶۸)

ع: اگر اتفاق افتد که با کسی جنگ کنی، هر چه بدانی و بتوانی گفت، مگوی. جنگ چندان کن که آشتی را جای بود (۷۹: ۱۳۶۶).

س: چو شمشیر پیکار برداشتی
که لشکر کشفوفان مفر شکاف
نگه دار پنهان ره آشتی
نهان صلح جستند و پیدا مصاف (سعدی، ۷۷: ۱۳۶۳)

ع: چون ظفریابی از پس هزیمتی بسیار مرو که در رجعت، بسیار خطاها افتد و نتوان دانستن که حال چون باشد ... سلطان محمود هرگز در پس هزیمتی نرفتی و گفتی که مردم منهزم چون درماند، جان را کوشد (۲۲۵: ۱۳۶۶).

س: بسی در قفای هزیمت مران
هوایی از گرد هیجا چو میغ
نباید که دور افتی از کاروان
بگیرند گردت به زوبین و تیغ (سعدی، ۷۴: ۱۳۶۳)

ع: به هیچ حال از حيله او [دشمن] ایمن مباش و از حال و رای دشمن پرسیده همی دار تا در بلا و آفت و غفلت بسته نباشی (۱۴۴: ۱۳۶۶).

س: بد اندیش را لفظ شیرین مبین
کسی جان از آسیب دشمن ببرد
که ممکن بود زهر در انگبین
که مر دوستان را به دشمن شمر (سعدی، ۷۷: ۱۳۶۳)

۵.۲. در اخلاق شاهان و ندیمان

ع: و همیشه از خشم پادشاهان ترسان باش که دو چیز را هرگز خوار نتوان داشتن: یکی خشم پادشاه و دیگری پند حکیمان (۲۰۲: ۱۳۶۶).

و اگر اتفاق افتد که از جمله حاشیه باشی و به خدمت پادشاه پیوندی، هر چند که پادشاه ترا به خود نزدیک کند، تو بدان غره مشو و از نزدیکی وی گریزان باش ... و اگر ترا از خویشتن ایمن دارد، آن روز تا ایمن باش که از هر که فربه شوی نزار گشتن هم از وی بود ... و سخن جز بر مراد خداوند مگوی و با وی لجاج مکن که هر که با خداوند خویش لجاج کند، پیش از اجل بمیرد (۱۹۸: ۱۳۶۶).

س: بر دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کردن و بر آواز خوش کودکان که آن به خیالی مبدل گردد و این به خوابی متغیر شود.

خلاف رأی سلطان رأی جستن
اگر خود روز را گوید شب است این
به خون خویش باشد دست شستن
بباید گفت اینک ماه و پروین (سعدی، ۱۷۱: ۱۳۶۸)

ع: [ندیم باید] بسیاری حکایت های مضاحک و سخن مسکته و نوادری یاد دارد که ندیمی بی حکایات و نوادر ناتمام باشد (۲۰۴: ۱۳۶۶).

س: آورده اند که: ظرافت بسیار هنر ندیمان است و عیب حکیمان (سعدی، ۱۷۸: ۱۳۶۸).

۲.۶. در آداب سخن گفتن و سکوت

ع: هر چه بگویی نیندیشیده مگوی و همیشه اندیشه را مقدم گفتار دار تا برگفته پشیمان نشوی که پیش اندیشی دوم کفایت است (۴۷: ۱۳۶۶).

ای پسر در سخن گفتن و سخن گزاردن آهستگی عادت کن و اگر از گران بستگی و آهستگی نکوهیده گردی، دوستردار از آنکه از سبکباری و شتابزدگی ستوده گردی (همان، ۴۶).
هیچ مسأله را تا نیندیشی به زودی جواب مده (همان، ۱۵۹).

س: نخست اندیشه کن آنگاه گفتار
سخندان پرورده پیر کهن
بیندیش و آنگه برآور نفس
اول اندیشه آنگهی گفتار
سخن گفته دگر باز نیاید به دهان
تا زمانی دگر اندیشه نباید کردن
ع: ای پسر با همه هنر جهد کن تا سخن بر جای گویی که سخن نه بر جای اگر چه خوب گویی، زشت نماید (۲۸: ۱۳۶۶).

س: مجال سخن تا نیابی ز پیش
ع: ای پسر سخن ناپرسیده مگوی و تا نخواهند، کس را نصیحت مگوی و پند مده (۲۸: ۱۳۶۶).

س: ندهد مرد هوشمند جواب
اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است
دو چیزه طیره عقل است: دم فروستن
سخن آنگه کند حکیم آغاز
که زنا گفتنش خلل زاید

ع: به بیهوده گفتن مبر قدر خویش (سعدی، ۶۸: ۱۳۶۸)
مگر آنگه کزو سؤال کنند (سعدی، ۱۸۶: ۱۳۶۸)
به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی (همان، ۵۳)
یا سرانگشت سوی لقمه دراز
یا زنا خوردنش به جان آید (همان، ۱۱۰)

۲.۷. در صبر و بردباری

ع: صبور باش تا روی کار پدید آید که هیچ کار به شتابزدگی نیکو نشود (۱۲۱: ۱۳۶۶).

س: کارها به صبر بر آید و مستعجل به سر درآید (سعدی، ۱۷۶: ۱۳۶۸)

ع: به هر کاری اندر مدارا نگه دار. هر کاری که به مدارا برآید، جز به مدارا پیش مبر (۴۸: ۱۳۶۶).

س: چو پرخاش بینی تحمل بیار
لطفات کن آنجا که بینی ستیز
به شیرین زبانی و لطف و خوشی

ع: که سهلی بیند در کارزار
نبرد قز نرم را تیغ تیز
توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی، ۱۲۳: ۱۳۶۸)

۲.۸. در عالم تربیت

ع: و اگر کسی به کژی برآمده باشد، گرد راست کردن او مگرد که نتوانی. چه هر درختی که کژ برآمده باشد و شاخ زده به کژی و بالا گرفته جز به بریدن و تراشیدن راست نگرد (۲۹: ۱۳۶۶).

س: هر که در خردیش ادب نکنند
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ
ع: در هر علمی که او را آموزی اگر معلمان از بهر تعلیم مر او را بزنند، شفقت مبر، بگذار تا بزنند که کودک علم و ادب و هنر به چوب آموزد (۱۳۴: ۱۳۶۶).

س: استاد معلم چو بود بی آزار
پادشاهی پسر به مکتب داد
بر سر لوح او نبشته به زر

ع: خرسک بازند کودکان در بازار
لوح سیمنش بر کنار نهاد
جور استاد به ز مهر پسر (سعدی، ۱۵۶: ۱۳۶۸)

۲.۹. در قناعت

ع: بدانچه داری قانع باش که قانعی دوم بی نیازی است (۱۰۴: ۱۳۶۶).

اگر خواهی که بی گنج توانگر باشی، بسنده کار باش (همان، ۵۲)

چون مردم طمع از دل بیرون کند و قناعت را پیشه کند، از همه خلق بی نیاز است (همان، ۲۶۱).

س: ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست (سعدی، ۱۰۹: ۱۳۶۸)

قناعت توانگر کند مسرد را خبرکن حریص جهانگرد را (سعدی، ۱۴۵: ۱۳۶۳)

۲.۱۰. در خرج و دخل

ع: اما خرج به اندازه دخل کن تا نیاز در تو راه نیابد که نیاز همه نه در خانه درویشان باشد بلکه نیاز اندر خانه‌ای بود که دخل درمی بود و خرج درمی و حبه ای (۱۰۴: ۱۳۶۶).

[مال] را چون به هنگام درباستگی خرج کنی، جهد کن تا عوض آن زود بر جای نهی که چون برای خرج همی برداری و عوض آن باز نهی، اگر گنج قارون بود، روزی اسپری شود (همان، ۱۰۳).

س: دخل آب روان است و عیش آسیای گردان، یعنی خرج فراوان کردن مسلم کسی راست که دخل معین دارد.

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می گویند ملاخان سرودی

اگر باران به کوهستان نیارد به سالی دجله گردد خشک رودی (سعدی، ۱۵۶: ۱۳۶۸)

۲.۱۱. در پرهیز از اظهار نیاز و منت کشیدن

ع: از گرسنگی بمردن به از آن که به نان فرومایگان سیر شدن (۱۴۲: ۱۳۶۶).

س: به گرسنگی مردن به که حاجت به کسی بردن (۱۱۰: ۱۳۶۸).

هم رقعہ دوختن به والزام کنج صبر کز بهر جامه رقعہ بر خواجگان نبشت

حقا که با عقوبت دوزخ برابر است رفتن به پامردی همسایه در بهشت (سعدی، ۱۱۰: ۱۳۶۸)

گر گویم که سوزنی از سفله‌ای بخواه چون خارپشت موی بر بدنم سوزن است (سعدی، ۱۲۶: ۱۳۶۶)

هر چه از دونان به منت خواستی در تنن افزودی و از جان کاستی (سعدی، ۱۱۲: ۱۳۶۸)

صبر بر قسمت خدا کردن به که حاجت به ناسزا بردن (سعدی، ۱۴۷: ۱۳۶۶)

۲.۱۲. در تلاش و کوشش

ع: رنج بردار باش از آنچه چیز از رنج گردد شود نه از کاهلی و چنانکه از رنج فراز آید، از کاهلی برود (۱۰۴: ۱۳۶۶).

تن آسانی اندر رنج است و رنج اندر تن آسانی (۱۰۵: ۱۳۶۶).

س: تا رنج نبری گنج برنداری و تا جان بر خطر نهی، بر دشمن ظفر نیابی و تا دانه پریشان نکنی، خرمن

برنگیری (سعدی، ۱۲۵: ۱۳۶۸).

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد (سعدی، ۱۴: ۱۳۶۶)

۲.۱۳. در فضل و هنر و کمال

ع: هر هنری و فضلی روزی به کار آید. پس در فضل و هنر آموختن تقصیر نباید کرد. (۱۳۴: ۱۳۶۶)

س: اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و اگر هنرمند از دولت بیفتد، غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است. هنرمند هر جا رود قدر ببیند و بر صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی ببیند. (سعدی، ۱۵۴: ۱۳۶۸)

ع: هر چه اندر تن آدمی شریف تر چیزی است که آن را معدن پیدا نیست و اشارت به جای او نتوان کرد. چون

مردمی و دانش و کمال و شرف (۲۴۵: ۱۳۶۶).

س: تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت (سعدی، ۹۸: ۱۳۶۶)

۲.۱۴. در خوشخویی

ع: خوشخویی و مردمی پیشه کن و از خوی های ناستوده دور باش (۳۶: ۱۳۶۶)

س: اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترشروی (سعدی، ۱۱۲: ۱۳۶۸)

مبصر حاجت به نزدیک ترشروی
اگر گویی غم دل با کسی گوی
که از خوی بدش فرسوده گردی
که از رویش به نقد آسوده گردی (همان، ۱۱۳)

۲.۱۵. در میانه روی

ع: دیگر تندی و تیزی عادت مکن و از حلم خالی مباش و لکن یکباره چنان مباش نرم که از خوشی و نرمی بخورندت و نیز چنان درشت مباش که هرگز به دست نپساوندت (۳۷: ۱۳۶۶)
س: خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی وقت هیبت ببرد. نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

درشتی و نرمی به هم در به است
درشتی نگیرد خداوند پیش
چو رگ زن که جراح و مرهم نه است
نه سستی که ناقص کند قدر خویش
نه مر خویشتن را فزونی نهد
نه یکباره تن در مذلّت دهد (سعدی، ۱۷۳: ۱۳۶۸)

۲.۱۶. در روزی مقدر

ع: و تو از بهر روزی رنج بسیار بر خویشتن منه که به کوشش روزی افزون نشود (۲۶: ۱۳۶۶).
س: دولت نه به کوشیدن است چاره کم جوشیدن است.
اگر دانش به روزی در فزودی
ز نادان تنگ روزی تر نبودی (سعدی، ۱۸۴: ۱۳۶۸)

۳. نتیجه

با مقایسه و تقابل فرازهایی از سخنان عنصرالمعالی در کتاب معروف قابوسنامه و گفتارهای سعدی بخصوص در گلستان به این نتیجه می‌رسیم که سعدی با کتاب پندنامه عنصرالمعالی مانوس بوده و نصایح این پیر خردمند را که او خود نیز سخنان خویش را عمدتاً از منابع دیگران اخذ کرده، در نظر داشته است. سعدی در کتاب گلستان واقعیات زندگی را صادقانه بیان کرده و شیوه عنصرالمعالی هم همین بوده است. بخش‌هایی از بینش این دو هنرمند نیر حاصل تجربیات و مردم‌شناسی ایشان است. وجود مضامین و معانی مشترک در آثار آنان امر انکارناپذیری است و در نهایت از آنجایی که سعدی در باب هشتم گلستان شیوه بیانش از ابواب دیگر متمایز می‌گردد و این نوع اسلوب بیان خاص اندرزنامه‌ها است، می‌توان گفت که سعدی در تألیف آثار خویش آگاهانه به قابوسنامه نظر داشته است.

یادداشتها

۱. برای آگاهی بیشتر از کتب اخلاقی و پندنامه‌ها، رجوع شود به کتاب **مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری**، نوشته شارل هانری دو فوشه کور، ترجمه محمد علی امیر معزی، عبدالمحمد روبخشان، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
۲. برای تفصیل این موضوع رجوع شود به کتاب **سبک شناسی**، تألیف محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، ج: ۳، صص: ۱۲۵ تا ۱۳۴.

منابع

- انوری، حسن. (۱۳۷۷). **گزیده غزلیات سعدی**، تهران: نشر قطره.
انوری ابیوردی. (۱۳۶۴). **دیوان**، تصحیح مدرس رضوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
بهار، محمد تقی (ملک الشعرا). (۱۳۶۴). **سبک شناسی**، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
خردنامه (مؤلف ناشناخته). (۱۳۶۷). به کوشش منصور ثروت، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
دوفوشه کور، شارل هانری. (۱۳۷۷). **مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری**، ترجمه محمدعلی امیر معزی، عبدالمحمد روبخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- رازی، شمس الدین محمد بن قیس. (۱۳۶۰)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: کتاب فروشی زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). *با کاروان حله*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین. (۱۳۶۳). *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین. (۱۳۶۶). *کلیات*، تصحیح فروغی با مقدمه عباس اقبال، شیراز: نشر محمدی.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین. (۱۳۶۸). *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۶۷). *موسیقی شعر*، تهران: انتشارات آگاه.
- عنصرالمعالی، امیر کیکاوس. (۱۳۶۶). *قابوسنامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شیخو، لوئیس. (۱۹۹۲). *مجانی الادب فی حدائق العرب*، بیروت: دارالمشرق.
- معزی نیشابوری، ابو عبدالله. (۱۳۱۸). *دیوان*، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتاب فروشی اسلامی.
- محفوظ، حسینعلی. (۱۳۳۶). *متنبنی و سعدی*، تهران: چاپخانه حیدری.
- محقق، مهدی. (۱۳۶۴). *ذکر جمیل سعدی*، (میزان تأثر سعدی از متنبنی)، تهران: اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی.
- نظامی گنجوی. (۱۳۶۸). *کلیات خمسة نظامی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- هانری ماسه. (۱۳۶۹). *تحقیق درباره سعدی*، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمد حسن مهدوی اردبیلی، تهران: انتشارات توس.